

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

یکشنبه ۰۲ اگست ۲۰۲۰

مترجم: روانشاد محمد حسین انوری

"سفر در افغانستان ویران شده"

سفر در افغانستان ویران شده، نام کتابیست نوشته خانم "جن گودوین" (Jan Goodwin)، یک نویسنده مشهور انگلیسی که در مورد مبارزات دلیرانه مردم افغانستان در مقابل تجاوزگران روسی و مزدوران بی مقدار، بی وجدان و شرف باخته خلقی- پرچمی آنها، به رشته تحریر درآمده است. این کتاب جالب و دلچسپ، چشم دید های نویسنده را به شکل بسیار واقعبینانه بیان می کند.

ترجمه این کتاب از آلمانی به دری، توسط زنده یاد انجنیر "محمد حسین انوری" صورت گرفته است که در هنگام حیات شان به این کمترین سپرده شد تا وظیفه تایپ و تصحیح آنرا در حد توان انجام دهد تا آماده چاپ و طبع گردد، مگر هنوز کار تایپ و تصحیح آن به نیمه نرسیده بود که اجل گریبان آن کاکای محترم و مهربانم را گرفت و داعی اجل را لبیک گفته و راهی دیار باقی گردیدند که روح شان شاد و یاد شان گرامی باد.

از آنجائی که در این چند سال پسین، بخصوص دو سال اخیر، یک تعداد انگشت شماری از زیر دار گریخته گی های خلقی - پرچمی، جهت پرده افگندن بر جنایات و رزالت های بی حد و حصر حزب منحلۀ شان و رهبران شرف باخته شان، و نیز خاک پاشی بر جنایات اربابان روسی شان، سرسختانه تلاش میکنند تا برف بام خود را بر بام مبارزین و مجاهدین واقعی و حقیقی افغانستان بیندازند، لذا تصمیم گرفته شد تا این ترجمه را با همه کمی ها و کاستی های آن، اگر در ترجمه و تصحیح صورت گرفته باشد، بصورت مسلسل در همین صفحه به نشر رسانده و در خدمت هموطنان قرار دهیم تا "سیه روی شود، هر که در او غش باشد".

بگذار این جمع وجدان مرده و شرف باخته، چپ و راست و هفته و چهارشنبه، مضمون بنویسند و نوشته های کج و معوج در سایت های مختلف بیرون دهند، تجزیه و تحلیل کس مخر و دل بد کن را در این سایت و یا آن سایت منتشر کنند، تفرقه بیندازند، قاموس وطنفروشی و خیانت تهیه و

ترتیب کنند، تبلیغات مشمئز کننده حزبی خود را به خورد یک عده بدهند و فیل شان یاد هندوستان کند؛ اما مردم افغانستان پوست کلفت و کرکدن مانند این وطن فروشان جنایتکار را در چرمگری می شناسند.

افغانستان و مردم جنگ زده و برباد داده شده آن، بخواهی، نخواهی، ممنون و مشکور سربازی ها و قربانی ها و از جان گذشتن های مبارزین و مجاهدین واقعی و حقیقی افغانستان هستند و خواهند بود. بازهم بگذار یک عده از این فرومایگان خلقی- پرچی در داخل کشور به خدمت امریکا، روس، ایران و ... قرار گرفته و به مقامات متزلزل در حکومت های فرمایشی قرار گرفته و نان به نرخ روز زهر مار کنند و بگذار یک مشت دیگر از این وجدان مرده ها، سر از این سایت فروخته شده بکشند و یا آن سایت دیگر و تمام جنایات خود را با کوبیدن بلاوقفه مجاهدین و مبارزین واقعی و حقیقی راه آزادی، به پای آن جانبختگان و سلحشوران سرافراز افغانستان بنویسند و تلاش کنند که گویا "بیانید گذشته ها را فراموش کنیم"، "بیانید قاموس بنویسم" و خنثی باشیم و....، ما اما هرگز نمی گزاریم گذشته ها فراموش شود و تاریخ هم حافظه قوی دارد.

درود بر روان پاک شهدای سرافراز راه وطن و آزادی!!!

سفر در افغانستان ویران شده

نویسنده: جن گودوین (Jan Goodwin)

ترجمه: محمد حسین انوری

قسمت پنجم

... کمی بعد در مکانی رسیدیم که دو شتر در یک درخت بسته و جلد زرد آنها را شاخه های درخت پنهان کرده بود، در نزدیکی آنها چند خیمه به نظر می رسید، در یک تخته نوشته شده بود "کمک عربستان سعودی"، تصمیم گرفتیم شب را همین جا بگذرانیم، مالک خیمه بزرگتر که نواب خان نام داشت از خیمه بیرون آمده از ما پذیرائی کرد. نواب خان یک مرد قوی هیکل و خوش برخورد بود و مانند اکثر افغانها ما را با گرمی استقبال کرد و در خیمه خود که با قالین و دوشک مفروش بود، دعوت کرد. چند دقیقه بعد دو پسر بچه چای سبز و سیاه در چاینگ های نکلی تمیز آوردند.

چنین معلوم می شد که انتظار ما را داشتند، نواب خان تصدیق نموده گفت که بچه هایش بالا آمدن ما را در کوه مراقبت کرده بودند، وقتیکه چای برای همه توزیع شد، پسران نواب خان فوری شروع به مالیدن پاها و عضلات مجاهدین نمودند، اما متأسفانه این مساز در حق من که یک زن بودم، دریغ گردید، درحالیکه عضلات من نسبت به مجاهدین بیشتر خسته بودند. هرکدام از مجاهدین همراه من دارای بدن های مانند فولاد بودند، مثلیکه فرید افکار مرا خوانده باشد، شروع کرد به تمرین جمناستک و بالای یک انگشت و یک پا در حالت افتاده سپورت نمود، تور هم به تعقیب او شروع به جمناستک نمود، اما بزودی منصرف شده استخوان پای خود را که روز قبل در اثر لغزیدن به زمین صدمه دیده بود معاینه کرد، پایش کمی ورم کرده بود، چپلی افغانی در چنین راهپیمائی دشوار، برای حفاظت پاهایش مساعد نبود، او یقیناً خیلی درد داشت، ولی به آن اهمیت نمی داد، در تمام روز یک لحظه هم از دیگران عقب نمانده بود.

من برایش از لوازم خود یک بنداز دادم که با مهارت پای خود را با آن بست. خیمه ما از مردان تازه وارد پُر شد، زنهای این اردوگاه در خیمه دیگر مصروف پختن غذا بودند که پسران برای ما می آوردند، در هنگامیکه ما چای می نوشیدیم نواب خان حکایت میکرد که چرا اهالی قریه اش مجبور به ترک منازل خود شدند. او گفت که اکثر ما از قریه (بارگوتی) که در پایان دره واقع است آمده ایم، بیست روز قبل قریه ما مورد حملات هلیکوپتر ها و طیارات روسی قرار گرفت و منطقه به شدت بمباردمان شد، در هر فامیل دو تا سه نفر بقتل رسیدند، چهارم حصه اهالی قریه کشته شدند، طیارات روسی دو روز متواتر ما را بمبارد نمودند، بعد از ختم بمباردمان تعداد ششصد نفر از اهالی با من قریه را ترک کردیم، زیرا منازل همه ما کاملاً نابود گردید، ما اینجا آمدیم که خود را در جنگل پنهان کنیم، مجاهدین منطقه خیمه های خود را به ما دادند. ما تا

زمانیکه برفباری آغاز گردد در این جاه می مانیم، بعد بطرف پاکستان میرویم. ما وطن خود را دوست داریم، اما روسها نمی خواهند ما در وطن خود زندگی کنیم.

در جریانیکه نواب خان سرگذشت خود را بیان میکرد، من متوجه شدم که یک مرد کهن سال که لباس سفید به تن داشت، گریه میکند، این مرد با موهای سفید، صورت استخوانی و وحشتزده و شقیقه های فرورفته اش به نظر میرسید که هشتاد سال از عمرش میگذرد، اما بعداً معلوم شد که شصت سال عمر دارد، گریه اش خیلی ها اندوهبار بود. حمید برایم توضیح داد که در اثر بمباردمان روز گذشته تمام اعضای فامیل وی به هلاکت رسیده اند، زنش، برادرانش، خواهرش، فرزنداناش و نواسه هایش همه کشته شدند، این مرد متواتر گریه کرده سوال میکند که خودش با این کهن سالی چرا زنده مانده است، درحالیکه همه اعضای فامیل اش کشته شده اند. این پیرمرد همه چیز و همه کس خود را از دست داده است. زندگی اش بکلی ویران گردیده و هیچ چیز برایش باقی نمانده است.

تعداد کثیری از مردم افغانستان به چنین سرنوشت دچار گردیده اند، همه حاضرین در خیمه متأثر بودند، در خاموشی مطلق صرف گریه این مرد شنیده می شد. او تا اخیر شب گریه کرد و نزدیک صبح به خواب رفت.

در روز دوم عید کریسمس سال 1979 در اثنائیکه یک قسمت بزرگ جهان صلح را در عالم بشریت تجلیل میکردند، درست در همان روز سربازان شوروی به افغانستان تجاوز کردند و یک کشور به بزرگی تکراس را اشغال نمودند که بنام سرزمین آزادگان شهرت داشت.

همان جنرال روسی "ایوان پاولفسکی" که تهاجم شوروی را بالای چکسلواکیا از نظر تخنیکی رهبری کرده بود، مؤظف گردید که قدرت را در افغانستان در دست گیرد، اما این مرتبه روس ها قادر نشدند تا مانند چکسلواکیا افغانستان را نیز در ظرف چند روز تحت کنترل و حاکمیت خویش درآورند، مطبوعات غرب نیز در مورد عکس العمل شدید از خود نشان نداد و اکثر مردم هم از این تهاجم اطلاع حاصل نکردند.

حادثه ایکه در این روز دسامبر در مملکت آزادگان آغاز گردید، یک جنگ بدون قانون بود، یک جنگی که می توان آنرا کشتار سیستماتیک یک ملت نامید، از جمله پانزده میلیون نفوس افغانستان قبل از تهاجم شوروی، مناصفه آن باقی مانده است، پنج میلیون افغان را مجبور نمودند که وطن آبائی خویش را بنام مهاجر ترک نمایند، 3.5 میلیون آنها به پاکستان مهاجرت کردند که این برابر با نفوس اسرائیل است، اینها بزرگترین آوارگان و مهاجرین جهان را تشکیل میدهند.

1,5 میلیون دیگر در ایران زندگی میکنند، دو میلیون مهاجر دیگر در داخل خاک افغانستان از یک محل به محل دیگر آواره و سرگردان میباشند، این نادر نیست که بسی فامیل های افغان شش مراتبه بمبارد شده اند، تعداد کثیری مهاجر در پایتخت سرازیر شدند که بر این اساس نفوس کابل دوچند گردید.

تعداد قربانیان افغانستان در سال 1985 افزایش یافت، زیرا روس ها حملات نظامی خود را در عین زمانیکه مذاکرات قطع جنگ در ژنو آغاز گردید، شدت بخشیدند.

گرچه ناممکن است که تعداد دقیق قربانیان به دست آید، اما بصورت تخمینی از سال 1979 بدین طرف، یک الی دو میلیون افغان در اثر بمباردمان منطوقی، قتل و اعدام های دسته جمعی، حملات هوایی و استعمال بمب های کیمیاوی که ارزان ترین طریقه کشتار و آدم کشی است، گرسنگی، شیوع امراض ناشی از جنگ، کشته شده اند.

برعلاوه دهها هزار انسان دیگر در زیرزمینی های زندان ها که مکان های وحشتناک شکنجه میباشند، مفقود الاثر گردیدند.

"عمر ببرک زی" سابق قاضی در محکمت افغانستان که در حال حاضر وظیفه مهمی در قوا مقاومت دارد، اظهار داشت که چنین به نظر میرسد که افغانستان یگانه مکان تجربه در آدم کشی را برای قوای نظامی شوروی میسر ساخته است، به غیر از بمب اتمی دیگر هر نوع سلاح را بالای مردم افغانستان تطبیق کردند، در عمل این حقیقت دارد، اما چرا؟

چرا اتحاد شوروی در افغانستان برای خود مشکلی را ایجاد نموده و در باطلاق یک جنگ دست و پا میزند که زمان آن بیشتر از جنگ جهانی دوم دوام کرد.

طبعاً کریملین به ندرت در موضوع توضیحات میدهد، علت تهاجم روس ها را تحلیل گران غرب با اتکا بر نظریات کارشناسان، توسعه طلبی روسها میدانند و دلیل می آورند که اتحاد شوروی منتظر بود تا ایالات متحده امریکا مصروف موضوع گروگان گیری ایران باشند تا با خاطر جمعی قدرت توسعه طلبی خود را برای چندمین بار به منظور حاکمیت و تسخیر جهان به کار اندازد.

تعداد دیگری از کارشناسان را عقیده بر این است که نهضت های اسلامی در مناطق مسلمان نشین اتحاد شوروی یک خطر محسوب شده و چنین می پندارند که از سرحدات افغانستان به داخل شوروی سرایت خواهد کرد.

"بارنت روبین" پروفیسور امور سیاسی پوهنتون ایالتی امریکا عقیده دارد که اتحاد شوروی از این هراس داشت که حرکات انقلاب اسلامی ممکن از سرحد افغانستان به گونه انکشاف نماید که امنیت

داخل قلمرو شوروی را به مخاطره مواجه سازد، چنین اندیشه و هراس به حقیقت نزدیک است، زیرا در حال حاضر تعداد شصت میلیون جمعیت مسلمانان شوروی یکی از جمله پنج گروه بزرگ نفوس مسلمانان جهان را تشکیل می دهند که در مدت بیست الی سی سال آینده اکثریت مطلق نفوس شوروی را تشکیل خواهند داد.

کارشناسان افغان چنین می پندارند که علت تهاجم شوروی بر افغانستان، نزدیک شدن آنها به آبهای گرم است و این هدف را تزار های روسی در دو صد سال دنبال کردند. اتحاد شوروی از نظر اقلیمی در پائین ترین سطح جهانی قرار دارد، مناصف اراضی کشور اش دائماً یخبندان بوده و در موسم زمستان اکثر بندرگاه های آن در اثر برودت هوا، منجمد می باشند. هرگاه سرحد شوروی در جنوب افغانستان امتداد یابد، مملکت شوروی را از بندر آبهای گرم "گوادر"، صرف منطقه بلوچستان جدا می سازد و آن بندر آنقدر عمق دارد که کشتی های طیاره بردار و تانکر های نفت کش بتوانند در آن به سهولت عبور و مرور نمایند. قراریکه مشاهده می شود ایالات بلوچستان آرزو دارند از پاکستان جدا شوند، حرکات چپی در بلوچستان به پیمانۀ وسیع از جانب مسکو حمایت و کمک می شود، اکثر بلوچ ها در کابل اقامتگاه دارند.

بدون داشتن بندر در آبهای گرم از طریق بلوچستان، اتحاد شوروی با تسخیر کامل افغانستان صرف 550 کیلومتر از جاده هرمز فاصله دارد که جهت حملات هوایی مساعد می باشد، از خط این جاده یک کانال باریک ایران و عمان را از هم جدا ساخته است که صدور نفت برای جهان آزاد به پیمانۀ وسیع از آن عبور میکند و این کانال به سهولت مسدود شده می تواند.

"میلان هاونر" یک متخصص از انستیتوت تحقیقاتی امور سیاست خارجی فلادلفیا ابراز نظر کرده میگوید که یک افغانستان زیر سلطۀ شوروی میتواند انکشاف توسعه طلبی روس ها را در مناطقی که برای جهان غرب ارزش حیاتی دارد، آماده سازد.

کارشناسان جیالوجی و معدنیات اظهار نظر میکنند که علت دیگر تهاجم شوروی همانا معدنیات افغانستان است که حصۀ زیاد آن تا امروز استخراج نگردیده است.

در یک نقشۀ توپوگرافی که صخره ها، کوه ها، تپه های خاکی و دشت ها را نشان میدهد، ادعا می شود چیزیکه افغانستان از آن محروم است، به پیمانۀ وسیع در زیر این کوه ها، تپه ها و دشت ها نهفته است، مانند زمرد، یاقوت، الماس، طلا، نقره، لاجورد و مس و طبق نظریۀ روس ها، افغانستان دارای بزرگترین ذخایر و معدن آهن در جهان می باشد، بر اساس تخمین کارشناسان

جیالوجی فرانسوی که برمه کاری های مقدماتی را در افغانستان انجام داده اند، حجم ذخائر معدنیات که در زیر خاک نهفته است، در ردیف سوم جهان قرار دارد. همچنان افغانستان از نظر مواد سوختی غنی میباشد، گاز طبیعی، نفت، اورانیوم و ذغال میتواند از صادرات مهم این کشور شناخته شود.

"یوهان شودار" پروفیسور جیالوجی در پوهنتون نبراسکا که تا تهاجم شوروی در پوهنتون کابل ایفای وظیفه میکرد چنین ابراز نظر نموده است که عنصر امپریالیزم همیشه در تقاضای منابع طبیعی استوار است و جهت به دست آوردن آن متواتر به طریقه های مختلف متوصل می شود، به عقیده وی تهاجم شوروی بر افغانستان نمونه کلاسیک این اهداف است و مفهوم جنگ برای به دست آوردن منابع طبیعی چه در واشنگتن و چه در جهان دیگر از یک اهمیت خاص برخوردار است.

"ایوب خان تنیوال" که الی سال 1981 به صفت مدیر در شعبه برمه کاری و تحقیقات وزارت صنایع و معدن ایفای وظیفه میکرد به من گفت که بر اساس راپور های شوروی ذخائر نفت افغانستان به تناسب عراق تخمین گردیده و ذخائر منابع دیگر در جهان در ردیف پنجم قرار دارد و نباید فراموش کرد که هر متر مکعب گاز که از افغانستان به اتحاد شوروی انتقال می یابد، درجه اندازه گیری آن که به چه مقدار گاز تولید شده است، خارج از سرحد افغانستان و در خاک شوروی قرار دارد.

آخرین دلیل از جمله پنج دلیل بزرگ تهاجم شوروی را باید در آنجا جست و جو کرد که اتحاد شوروی حق مسلم خود میدانست که وابستگی کشوری را که دوهزار کیلومتر با آن سرحد مشترک دارد، با طرف دیگر مانع گردد.

افغانستان از این واقعیت آگاه بود که در شمال با بزرگترین کشور جهان هم سرحد است و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی اولین کشوری بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت، سه سال بعد یعنی در سال 1920 دولت بلشویک قرارداد دوستی با افغانستان امضاء نمود، روابط هر دو کشور دوستانه ولی نه صمیمانه بود، گرچه افغانستان با شوروی هم سرحد بود، اما یگانه مملکت بود که حرکات کمونستی در آن وجود نداشت، بالاخره در سال 1965 حزب دیموکراتیک خلق تأسیس گردید که در اوائل مخفیانه فعالیت می نمود.

کشور های همجوار افغانستان دارای حزب کمونیست بودند که تأسیس آنها قبل از انقلاب اکتوبر یا شش سال بعد از آن صورت گرفت.

بعد از جنگ جهانی دوم افغانستان مانند دیگر کشور های آسیای میانه در جست و جوی کمک های انکشافی غرب شد، ایالات متحده امریکا یک پروگرام محدود انکشافی را برای افغانستان منظور نمود، ولی حکومت "آیزن هاور" از کمک های نظامی خودداری نمود، زیرا اهمیت ستراتیژیک افغانستان برای امریکا مهم نبود.

زمانیکه کشیدگی های سرحدی بین افغانستان و پاکستان در جریان بود، افغانستان از اتحاد شوروی تقاضای کمک نظامی نمود و چنین تقاضا از جانب "خروسچف" با جبین گشاده پذیرفته شد، در چوکات آن کمک های نظامی، افسران افغان نیز در شوروی تربیه گردیدند.

"عبدل وردک" سابق مامور بلند رتبه وزارت داخله افغانستان به من راپور داد که به تعقیب آن کمک های اتحاد شوروی به افغانستان ادامه یافت که اکثراً به مفاد افغانستان نبود، مثلاً اتحاد شوروی پرزه جات فالتوی لوازم نظامی را در اختیار افغانستان قرار نمی داد و بر این اساس ما مجبور بودیم عراده جات و طیارات جدید خریداری نمائیم و بناً افغانستان بیشتر زیر بار سنگین قروض شوروی قرار گرفته و نظام اقتصادی کشور صدمه دید.

پروژه آبیاری جلال آباد نسبت به پلان پیش بینی شده سه چند گرانتر تمام شد که یک صدمه دیگری بر پیکر اقتصادی افغانستان وارد گردید، تولیدات میوه جات سیتروس و زیتون آن به اتحاد شوروی صادر میگردید، درحالیکه افغانستان احتیاجات خود را از این قبیل میوه ها از پاکستان وارد میکرد. یک پروژه دیگر آب رسانی را از دهنه رود آمو روس ها مسترد نمودند، این رودخانه که به نام رود نیل آسیای میانه یاد می شود، سرحد شوروی و افغانستان را تشکیل میدهد و بالاخره هزاران هکتار اراضی خاک افغانستان را در تصرف خویش درآوردند.

پایگاه هوایی شیندند در سرحد ایران و نزدیک به چشمه های نفت شرق میانه که توسط روس ها اعمار گردید، ظرفیت آن آنقدر بزرگ است که افغانستان هرگز به آن احتیاج پیدا نخواهد کرد.

یک مثل افغانی است که هرگز به یک روسی که ریسمان در دست دارد، اعتماد نکن، زیرا سر ریسمان را در دست تو میدهد و با سر دیگرش ترا می بندد. شاید رئیس جمهور داوود این مطلب را درک کرده بود و می خواست از شوروی فاصله گرفته و کمک های مورد نیاز کشور خود را از منابع دیگر به دست آورد و چنین تغییر سیاست به قیمت جاننش تمام شد.

در یک کودتا رئیس جمهور داوود با اکثر اعضای خانواده اش و تعداد کثیری از مامورین دولت و افسران اردو به قتل رسیدند، با این کودتا که به رهبری و دخالت مستقیم شوروی صورت گرفت، جمعیت کوچک کمونیست ها که تعداد اعضای آن از پنجهزار بیشتر نبود، به قدرت رسانیده شدند،

رهبر آنها نور محمد تره کی بود که بعد از 17 ماه در دسامبر 1979 در اثر یک توطئه به قتل رسید و حفیظ الله امین یک مارکسیست بی رحم رئیس جمهور گردید. در این زمان تعداد 700 مستشار روسی وارد افغانستان گردیده و مقام های مهم و سیستم معارف را در دست گرفتند. امین و تره کی به دهشت افگنی، ترور، قتل، اعدام ها و شکنجه های غیر انسانی آغاز نمودند که سبب گردید قوای مقاومت تشکیل گردد و مملکت به سوی خانه جنگی کشانیده شود. کریمین که می کوشید به رژیم کابل یک حیثیت سیاسی وسیع بدهد، امین خودسر را مانع خود می دید. سه ماه بعد از آنکه امین به قدرت رسید، روسها وی را از سر راه خود برداشتند.

در شام 24 دسامبر 1979 اهالی شهر کابل مشغول تماشای یک فلم پاکستانی از تلویزیون بودند، کمی بعد از ساعت 9 شب پروگرام تلویزیون قطع شد و در عین زمان آواز رادیو نیز خاموش گردید، در مرکز شهر آواز شلیک توپ شنیده شد...

ادامه دارد...